

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در این بود که قاعده ای را که به نام استصحاب در کلمات ما فعلا مشهور شده است این در اصطلاحات علمای خود ما معانی متعدد دارد و در اصطلاحاتی که در دنیای اسلام مطرح شده است. عرض شد که به لحاظ فروع فقهی، فروع فقهی خیلی فراوانی بر این روایت متعرض بحث کرده اند که خوب الا انشاء الله بعد نکات فنی اش گفته می شود.

تا اینجا سعی کردیم بگوییم که قاعده یقین لا یدفع بالشک که در روایات ما آمده است این دارای موارد متعددی است. یکی اش را به اصطلاح خودشان استصحاب گرفته اند. شش مورد را ما اول گفتیم چند مورد که بعد اضافه شد از کتاب هایی که از اینها خواندیم. ایشان دیگر از شماره گذشت فعلا اسم نبردم و عرض شد که مطالب متعددی گفته شده است و اینها یکیش مثلا فرض کنید قاعده اصالة الحقیقه بود که دیروز خواندیم یکیش اصالة العدم بود چون خود اصالة العدم هم باز شرحی دارد. فعلا اگر بخواهیم متعرض این کلمات اینها شویم خیلی طول می کشد و این مطالب را ما در خلال بحث روشن می کنیم. یعنی در خلال بحث هایی که می آید این معانی گفته شده یکی یکی مواردش را نکته اش را آن جهاتی که در آن گفته شده است متعرض می شویم.

سابقا هم عرض کردیم وقتی ما یک تصویری را از استصحاب می دهیم باید دنبال نکته ای که مناسب با آن است حرکت کنیم. فرض کنید استصحاب را اگر بنای یقین دانستیم عادتاً بقای یقین چون یک امر تعبدی است تنزیل است دیگر باید ببینیم آیا تعبدی به بقای یقین داریم یا خیر. استصحاب را از باب اینکه حکم متعلق به ذات موضوع است یعنی حیثیت تعلیلی است نه تقییدی این ربطی به بحث اول ندارد. این نکته دیگری دارد. سابقا هم عرض کردیم. اصالة الحقیقه در کلام نکته دیگری دارد. اصالة ال عدم حالا می خواهد به معنای عدم واقعی باشد یا عدم علمی باشد این نکته سومی یا چهارمی دارد که در محل خودش توضیحاتش خواهد آمد.

یک نوع خلط در کلمات وجود دارد ما هدفمان این بود که اولاً اینها را بگوییم که در طول این تاریخ فقهی و اصولی در دنیای اسلام لفظ یقین لا یزال بالشک بلکه لفظ استصحاب دارای معانی متعددی بوده است که طبق هر دلیل باید معنای خاص خودش را اقامه کنیم. نه دلیل دیگر.

راجع به یکی از موارد قاعده یقین لا ینقض بالشک که دیروز هم از کتاب الاشباه و النظائر سیوطی خواندیم و در این کتاب ابازی هم آمده است البته آنجا هم آمده است اینجا کمی واضح تر بود دیروز فوت شد اینجا این توضیح را واضح تر عرض کنم یکیش همین استصحاب است که ایشان متعرضش شده است. بعد یک چیزی را در ایشان در اینجا دارد که این نکته را که آیا استصحاب حجت هست یا خیر بعد از اینکه آرای الاستصحاب حجه عند الابازیه و الشافعه و الحنابله بعد خلافا للمعتزله و الحنفیه. بعد ایشان می گوید اما الحنفیه فالاستصحاب عند اکثرهم یصلح حجه للدفع لا للاستحقاق. چون این اصطلاح در کتب اصولی ما نیامده است گفتیم چون در عده ای از کتب آمده است مخصوصا کتب حنفیه مخصوصا این کتاب مجله چون روی فقه حنفی نوشته شده است. می خواستم از مجله هم چون خیلی طولانی می شود. فقط راجع به این کتاب مجله عرض کنم که این کتاب مجله یا مجله الاحکام یا مجله الاحکام العدلیه، کتاب رسمی در حکومت عثمانی بود برای معاملات و اینها و انصافا هم به صورت ماده آورده است. یعنی این کار خوبی کرده است. فقه را در بخش معاملات ماده یک، دو، سه به شکل ماده قانونی در آورده است و در دولت عثمانی به این عمل می شد و کتاب درسی هم بود. یعنی در حوزه ها و دانشگاه ها کتاب خوانده می شد در دانشگاه ها که بعد بوده است اما در حوزه ها کتاب خوانده می شد و انصافا هم بینی و بین الله کتاب لطیفی است. حالا بهر حال سعی کرده اند به صورت یک متن قانونی در بیاورند و احکام فقهی را به صورت ماده قانونی کار قشنگی است.

آن وقت از ماده چهار آن یا پنج آن متعرض استصحاب می شود متعرض یقین لا یزال بالشک و بقاء ما کان علی ما کان و حدود ۵ ماده به ذهن من می رسد. می خواستم بخوانم که طول می کشد. حدود ۵ ماده یا ۶ ماده ایشان آورده است که همین حول و حوش استصحاب است.

مرحوم آقای شیخ محمد حسین کاشف القطار چون این کتاب در زمان عثمانی ها در بغداد در عراق هم مورد توجه بود و عراق هم تحت حکومت عثمانی بود تا نهایت جنگ جهانی اول که هنوز صدسال نشده است. از تحت حکومت عثمانی آزاد و به عنوان یک کشور عربی شناخته شد. این کتاب در آنجا محل مراجعه بود و کتاب درسی بود. نه در نجف یعنی در عثمانی ها.

ایشان سعی می کنند در دو جلد تعلیقاتی بر این کتاب بنویسند. یا شرح ماده داده اند یا نقادی کرده اند روی مذهب شیعه سعی کرده اند به نام تحریر المجله در دو جلد چاپ شده است. خوب است تا حدی. چون خود کاشف القطار به لحاظ فقهی خیلی قوی نیستند طبعا بیشتر جنبه های علمی اش ضعیف است. ایشان در قضایای اجتماعی و اینها قوی بوده است. بهر حال در حد خود ایشان خوب است.

ایشان این ماده ها را آورده است. چهار و پنج و بعد هفت و هشت و یک ماده اش مربوط به استصحاب نیست. در اثنای سیاق کلام یکیش مربوط به استصحاب نیست. بخوانم خیلی طول می کشد.

ایشان اشکال می کند که اینها همه راجع به استصحاب است و چرا ایشان اینها را جدا نکرده است. توجه نکرده اند ایشان همه اش اس تصحاب نیستند. اینها سعی کرده اند همه را تحت عنوان یقین لا یزال بالشک بیاورند. اما این پیششان اعم از استصحاب است. دیروز از عبارت سیوطی خواندیم که اصالة الحقيقة لا استصحاب گرفته است. این اصالة الحقيقة که اصل حدیثی است اصلا. اینکه متکلم بگوید آب بیاور اینکه استصحاب نیست ربطی به استصحاب ندارد. چون یقین لا یزال بالشک. یقین که آب در لغت عرب به این معنا است و بیاور به آن معنا است اینها آوردند تحت قاعده یقین لا یزال بالشک. بله یک اشتباه این است که این کار درست نبود که این بحث دیگری است و باید اینها را یکی یکی جدا می کردند. مرحوم آقا شیخ محمد حسین در این تحریر المنجمله نوشته اند که این ۵ ماده ۶ ماده همه اش مفاد استصحاب هستند و درست نبود که این طور بیاورد. نه آن طور نیست که ایشان بیان فرموده اند.

بهر حال کتاب مجله شروح متعددی هم دارد. یک شرحی هست مال رستم باز به نظرم که خیلی مفصل است و عرض کردم هر چه فکر کردم بیاوریم آنها را بخوانیم چون هم تاریخش در ترکیه گذشته است و ترکیه به آن عمل نمی کنند و خیلی طول می کشد. امتیاز این شرح به اصطلاح حنفی که برایش نوشته شده است این است که این مواردی را که ایشان اینجا به عنوان موارد آورده است. ماده یک و چهار و پنج و نه و اینها این مواد را باز در مواد داخل خود مجله تطبیق داده است. این کار را مرحوم آقا شیخ محمد حسین نکرده است. نوشته ماده فلان و فلان و در مباحث خود معاملات آنها همه مبتنی بر این اصل، این مطلبی که اینجا آورده است. دیگر اینها را دیدیم اگر بخواهیم بخوانیم طول می کشد. بنا به این گذاشتیم که فعلا لیست وار و فهرست وار وارد بحث شویم که معلوم شود بحث چه بوده است مخصوصا که دیروز خواندیم که سیوطی تمام موارد یقین لا یزال بالشک را می گویند استصحاب. حتی اصالة الحقيقة در کلام. معلوم می شود در طول تاریخ اسلامی به لحاظ فقهی و اصولی یک نوع تشریحی در این جهت وجود داشته است. هدف ما در این بحث ها این است که این تشبیه را صاف کنیم. یعنی یکی یکی شرح دهیم مبنای هر کدام از این معانی که گفته شده است. استصحاب و غیر استصحاب و نکته فنی اش را بگوییم دلیلش را متعرض شویم و تحلیلی که اصولیا برای آنها باید انجام شود. در بحث استصحاب در بعضی از حنفیه نقل کرده اند که اینجا می گوید عند اکثرهم یصلح حجه للدفع لا للاستحقاق. عنوانی که آورده اند این است که یصلح للدفع لا للاستحقاق. یعنی کار استصحاب برای نفی خوب است. اثبات نمی تواند بکند. یک مثال معروفی است که در بحث استصحاب است. کسی که رفته است خبری

از او نیست آیا می شود اموالش را تقسیم کرد چهار سال ۵ سال گذشته است می گویند نه بیست سال هم که شده است این اختلافی است بین فقهای اسلام. غالباً قوانین فعلی این طور هستند در دنیای اسلام که اخذ به استصحاب کرده اند.

آن وقت از حنفی ها نقل شده است که اینجا اگر بخواهیم برای این شخصی که مفقود است بحث دفع را بیاوریم استصحاب خوب است. بحث استحقاق نه. توضیحش این است که فرض کنید من باب مثال بخواهیم اموال این را تقسیم کنیم به ورثه نه چون استصحاب عدم موت می کنیم. این آقا رفته است و از او خبری نیست. خب استصحاب عدم موت می کنیم. با استصحاب عدم موت یا استصحاب حیات حالا تعبیرشان که عدم موت است. این هم روشن نیست برای ما که اینها دقیقاً شاید آن بحث ناظر به این بوده است حالا یک اشاره ای می کنم. استصحاب را عدم موت می کنیم پس اموال این را تقسیم نمی کنیم و همسر او هم ازدواج نمی کند و الی آخر.

اما در مقابل فرض کنید مثلاً خدایی نکرده پدر ایشان فوت کرد. آیا سهم به ایشان می گذاریم کنار برای مفقود؟ با استصحاب عدم موت؟ که گفته اند خیر سهم کنار نمی گذاریم برای ایشان. این دو تا را فرق گذاشته اند. چون در کتب ما هم نیامده است و شما هم نشنیده اید در اصول گفتم این را بخوانیم که روشن شود که استصحاب یصلح حجتاً للدفع لا للاستحقاق. مال این را تقسیم نمی کنیم یا خانمش ازدواج نمی کند. اما اگر کسی دیگر از نزدیکان ایشان فوت کرد برای ایشان سهمی نمی گذاریم. این طرف نه اینکه بگوییم استصحاب عدم موت پس سهم ایشان را جدا بگذاریم تا به او بدهیم یا معلوم شود که فوت کرده است. غرض این یک رأی است که در اینجا دارد.

حالا تعبیرشان مختلف است عرض می کنم تمام هدفم از این است که متأسفانه در این طول تاریخ که این اصطلاحات مختلف آمده است و تعبیر مختلف، تحلیل دقیق اصولی کمتر برایش ذکر شده است. اولاً به لحاظ قول ایشان نوشته است ظهر الابازیه. البته عقیده ما هم همین است حالا اسم شیعه را که نیاورده است ایشان. ابازیه و مالکیه و شافعیه و حنابله و بعض الحنفیه الی ان المفقود یرث و یورث. هر دو. خودش هم ارث می برد. این لانه کان حیا یقیناً فیجب استصحاب حیات.

آن وقت ایشان یک عبارتی را از علمای خودشان نقل می کند من حالا آن را می خوانم چون ایشان مفصل دارد یعنی دو سه صفحه راجع به این مطلب هی عبارت آورده است. عرض کردم کتاب نیست همین جور پرت و پلا مطلب آورده است.

و قالت المعتزله و الحنفیه ان استصحاب الحال لیس حجتاً شرعیه. اولاً کلاً گفته اند که استصحاب حجت نیست و قیل حجه فی الدفع به اما ثبت له دون دفع به اما ثبت. این حالا مرادشان و معنا هذا القول ان استصحاب القول حجه فی بقا ما کان علی حاله الاول لکن من غیر البته آن من دون ما ثبت به نظرم چیزی از عبارت حذف شده است. من غیر ان یزاد حکماً آخر. مثال ذلک اثبات باشد می شود کرد نفی

چرا. مثال ذلک استصحاب حیات المفقود دافعه لغیره، آهان دافعه لغیره استصحاب حیات مفقود دفع می کند دافعه. يدفع دافع است برای غیر این من اخذ ماله بسبیل الارث. یا می خواهد بگوید دافعه لغیره. فماله لا یرث لاستصحاب حیاة قبل الاجل و هو مع ذلک لا یکون وارثا لغیره. اما اگر پدرش فوت کرد سهمیه برایش نمی گذارند. عند صاحب هذا القول للشک فی حیاة. حالا اینجا تعبیر این است که و الشرط اخذ المیراث ان هذا الغایب تیقن حیات الوارث بعد موت موروث. باید تیقن حیات باشد. اینکه می گویم نکته فنی را نتوانسته است من احتمال می دهم که این قائل از حنفی ها عرض کردم حنفی ها خیلی دنبال روایات نیستند و بیشتر دنبال قیاس و استحسان و اینها هستن گاهی در بعضی از مسائل فکر خوبی دارند. اصل فکرشان تا حدی دقیق بوده است. اما نتیجه گیری هایشان خیلی روشن نیست. و شرط اخذ المیراث عند هذا القائل تیقن حیات الوارث. یک احتمال دارد که ایشان می خواهد بگوید که موضوعش تیقن حیات است. یعنی چیزی که ما در اصول در مثل رسائل خواندیم یقین در این جور جاها به نحو موضوعیت است نه طریقت. می گویم تحلیل نتوانسته است بدهد.

یک احتمال دارد که ایشان یقین را موضوعی می دهد. یعنی ما باید حالت یقین به حیات وارث. اما اگر بخواهیم با استصحاب در حال شک این به درد نمی خورد. خود صفت یقین باید باشد. احتمال دارد مراد این قائل این باشد. تیقن حیات الوارث بعد موت الموروث. این تیقن حیات. و احتمال دارد که این قائل چون من کتاب حنفیه نبود حالش را هم نداشتیم که مراجعه کنیم ببینیم چه گفته است. احتمال دیگری که ما می دهیم شاید این قائل همان نکته ای را که بعدها ما در اصول خودمان به عنوان اصل مثبت مطرح کردیم مرادش این بوده است. عرض کردم متأسفانه این کتاب های جدیدی که این اهل سنت در فقه شان می نویسند دقت ندارند یعنی انصافا ظرافت هایی که سابقینشان داشته اند به کار نبرده اند. در حدیث و رجال نسبتا کمی راه افتاده اند تازه. و الا در بخش های اصولی و فقهی دقت های لازم را ندارند.

یک احتمال هست که ایشان موضوع را نه حیات وارث گرفته است. تیقن حیات. آن یقین به حیات. احتمالش این است. یک احتمال دیگر هم دارد که ایشان اصل مثبت گرفته است. یعنی ایشان استصحاب کرده است عدم موت را. قائل بوده است که ما عدم موت داریم. با استصحاب عدم موت اثبات نمی توانیم بکنیم مسئله به اینکه ایشان زنده است. این ملازمه اش است. آن وقت برای اینکه اموالش تقسیم نشود عدم موت کافی است. برای اینکه مال وارث دیگری را به او بدهیم باید حیات باشد. می گویم عبارت ایشان واضح نیست. تحلیل ایشان واضح نیست. انصافا اصولیین متأخر ما این نکات را با ظرافت بیشتری بیان کرده اند.

بنابراین یک احتمال دارد شبیه این بحث را ما سابقا کرارا گفته ایم سا بقا هم متعرض شده ایم که اگر درگوشتی شک شود که تذکيه شده است یا خير حرمت اكل دارد اما نجاست ندارد. این رأی مرحوم خوئی است استاد ما. خیلی عجیب است. فرض کنید همین گوشتی که مکروه است در آب آب گوشت بندازیم آب آب گوشت را میشود خورد نجس نمی شود اما خود گوشت حرام است. ایشان بین این دو تا تفکیک قائل شده اند. بین حرمت اكل و نجاست. ایشان می گوید که موضوع حرمت اكل عدم تذکيه است. همین که الا ما ذکیت. همین که احراز نشد تذکيه کافی است. و استصحاب عدم تذکيه جاری می شود. شک می کنیم که تذکيه بر این گوشت جاری شده است یا خير اما موضوع نجاست عدم مذکی نیست. غیر مذکی نیست. عدم تذکيه نیست. موضوع نجاست میته است. این در روایات آمده است که میته نجس است. ایشان میته را امر وجودی می دانند. امر عدمی نمی دانند. لذا شما می توانید استصحاب عدم تذکيه نسبت به این گوشت کنید. اما نمی توان اثبات کنید که میته است. میته بودن اثبات نمی شود. مشهور علما گفته اند که اگر غیر مذکی باشد میته است. ایشان می گوید که میته امر وجودی است با غیر مذکی اثبات نمی شود. ما نداریم که غیر مذکی نجس است. ما داریم که میته نجس است. میته امر وجودی است. لذا ایشان تفکیک قائل شده اند. عبارتی هم مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه دارد که حکم به طهارت تو حکم به حرمت اكله عملا بالاصل فیهما. احتمال دارد که ایشان هم ناظر به همین مقام باشد. لکن ظاهرا مراد شهید ثانی چیز دیگری است. چون این بحث را سابقا کرده ایم دیگر الآن تکرار نمی کنیم.

بهرحال معلوم می شود که این آقا خیال کرده است یک جا استصحاب حجت است یک جا نیست. این فنی نیست. این احتمالا این قائل می خو استه بگوید که ما اولاً استصحاب عدم موت می کنیم. چون ایشان رفته است ما نمی توانیم استصحاب حیات بکنیم. ده سال گذشته است. مثلاً استصحاب عقلایی باید باشد اما می توانیم استصحاب عدم بکنیم. یا اصالة العدم. اصالة العدم الموت. آن وقت با استصحاب عدم می توانیم بگوییم اموالش تقسیم نشود. اما با استصحاب عدم نمی توانیم بگوییم مال دیگری به ملک او وارد شد. مال مورث او به ملک او وارد شود. اگر مورث او فوت کرد. چون اگر می خواهد انتقال مال باشد باید حیات باشد. نه عدم الموت. یک احتمال من میدهم که چون می گویم این عبارت را برای شما خواندم ایشان می گوید که شرط اخذ الميراث عند هذا القائل تیقن حیات الوارث بعد موت الموروث. وارث یعنی همین موروث هم مورث باید باشد. فحصة المفقود علی هذا موقوفه، مثلاً پولی برای ایشان کنار می گذارند حتی تحقق موته او حیاته بعد موت مورثه. این درست است. و هو عندنا ایشان می گوید و هو عندنا یعنی عند ابازیه وارث و موروث. بناء علی استصحاب حجية الاستصحاب. کما هو مذهب اکثر الاصحاب.

دقت کردین؟ این توانسته است از نظر فنی، نه این آقای که نوشته است نه آقای که از او نقل کرده است. ظاهراً هر دو ملتفت نشده اند. دو نکته در اینجا هست من دو نکته را بگویم چون این دو نکته ما در ضمن استصحاب باید کار کنیم مخصوصاً نکته دوم کمتر گفته شده است. یک نکته اش این است که مثبتات استصحاب حجت نیست. چون این را بحث کرده اند خواهد آمد. شاید نظر این قائل این باشد عدم موت نه بقاء حیات چون ده سال گذشته است این عقلایی و عرفی نیست. اما موت یک حالت عارضه ای است شک می کنیم عدم موت یا لا اقل اصالة العدم. یا استصحاب عدم موت. اما با استصحاب عدم موت اثبات حیات نمی شود کرد الا القول بالاصل المثبت. پس بنابراین موضوع اینکه ایشان ارث دارد از پدرش حیاتش است. این می شود مثبت. امکان دارد عرض کردم اجمالاً در میان اینها حنفی ها یک دقت های عجیب و غریبی دارند. سابقاً عرض کردیم که اگر مثلاً موش وارد غذایی شد وارد آبی شد این نجس است یا خیر ابو حنیفه نقل کرده اند که اگر از فرار گربه باشد یک حکم دارد. می گویم یک جور دقت های خاصی حالا متعارف نیست. بهر حال از این جور فکرها اینها دارند حالا ممکن است این چه بوده است که چرا استصحاب را در این طرف گفته است هست آن طرف گفته است که نیست. یک احتمالی که ما می دهیم که حالا چون کلام ایشان خیلی نامربوط نباشد ایشان این را مثبت دیده است و لذا گفته است که شرط اینکه ایشان ارث ببرد این است که ایشان حیات داشته باشد. حیات با عدم موت درست نمی شود. این هم بد نیست آن بحثش خواهد آمد که اینجا مثبت خیلی خفی است اشکال ندارد عدم موت با حیات یکی است. این بحث دیگری است.

اما احتمالاً این جور که بخواهیم در استصحاب تفصیل قائل شویم که بعید است.

س: حیات مثلاً ... عقلایی نباشد در عدم حیات هم همین جور است.

ج: چون عدم شک می کنیم که حاصل شده است یا خیر. مخصوصاً عرض می کنم چون دیروز اشاره کردم اینها را اگر دیروز من شرح ندادم از بعضی از عباراتشان معلوم می شود که مراد از اصالة العدم اصالة العدم به معنای واقع است و یک تحلیل فلسفی کرده اند که اصل در اشیاء عدم است و فلان. ممکن فی حد ذاته لیس فلان از این حرفها که گفته شده است. دیروز نخواندیم چون بعد انشاء الله متعرض می شوم چون اگر بخواهیم یکی یکی اینها را بگوییم از بحث خارج می شویم. فعلاً یک فهرستی را اشاره میکنیم.

مثلاً اگر شک کردیم که زید بچه دارد یا خیر می گوئیم اصالة العدم یعنی واقعا بچه ندارد. و توجیهی هم شده است انشاء الله می خو انیم هم در عبارات سنی ها آمده است مرحوم نائینی هم در رساله لباس مشکوک اشاره به این شده است. البته قبول نکرده است به نحو اشاره و توضیحش را انشاء الله عرض می کنیم. شاید اینها نظرش به این بوده است که با استصحاب آن عدم واقع است. یعنی در واقع موتی

نبوده است. اما این اثبات حیات نمی کند. احتمال می دهیم عرض میکنم بهرحال چون اینها انصافا در چهار مذهب معروف آن که خیلی معتدل است و خیلی تفکرش واضح است و انصافا اگر جایی قیاس باطل را که ما باطل می دانیم اخذ میکنند خیلی سعی می کند قیاسش واضح شود مثل تنقیح مناط قطعیه پیش ما تقریبا یک حالت این طوری پیدا می کند همان شافعی است. بقیه شان هر کدام یک جور است. این احناف خیلی چیزهای عجیبی است مثل قضیه موش که گفتم در بقیه فقه هم دارند فقط آن قصه موش نیست. اگر بخواهم بگویم خیلی حرف هایش خنده دار است.

احتمال دوم هم دارد که ایشان یقین را به نحو موضوعی گرفته است. و اگر یاد آقایان باشد در اول رسائل مرحوم شیخ دارد که یکی از فروع بین قطع طریق و موضوعی این است که امارات فضلا از اصول محرز، جانشین و قائم مقام قطع موضوعی نمی شوند. یعنی اگر در لسان دلیل آمد که مقطوع البول مثلا عنوان قطع. حالا بین آمد که این بول است و شما قطع پیدا نکردید. بین حجت است اما شما قطع پیدا نکردید. بین است اما می گویند آثار بار نمی شود. شاید این از ادله این طور استظهار کرده است البته من این نکته را اینجا می گویم چون بعدها هم خواهد آمد و در فقه هم تأثیرگذار است. ما خود بنده یک حرفی داریم که استصحاب یک نوع تصرف و تزیل و اعتبار در جهات ادراکی است. اما در صفات نفسانی درست نمی کند. صفات نفسانی را تصرف نمی کند. یک مسئله معروفی است بین فقها که کسی الآن اول وقت نمی تواند نماز بخواند. فرض کنید مرضی دارد یا آب پیدا نمی کند. خب عده زیادی گفته اند که صبر کند تا آخر وقت. بدار به اصطلاح بر او جایز نیست. اگر عذری دارد مخصوصا با احتمال زوال عذر صبر کند.

آقای خوبی می فرمایند که احتیاج به صبر ندارد بدار جایز است با استصحاب استقبالی. مثلا بگویند من الآن معذورم لم تجدوا چون در فلم تجدوا ماء که در آیه مبارکه آمده است گفته شده است فلم تقدروا علی ماء. الآن قدرت بر آب ندارم واجد نه در اینجا به معنای مالک وجدانا یک صفت نفسانی بگیریم. ایشان می گویند الآن وجدانا ایشان قدرت بر آب ندارند همین را استصحاب می کنیم تا آخر وقت. این را این حالت را استصحاب می کنیم. اشکالی که آنجا به ذهن ما رسیده است که اگر ما آن لم تجدوا را یک نوع صفت نفسانی بگیریم، یعنی یک نوع صفتی که من در رابطه با آب قدرت ندارم. نه اینکه آب نیست. ده متر زیر زمین مثلا آب هست. قدرت بر آب نداریم. فلم تجدوا نه اینکه آب نیست. عدم ماء نه به معنای عدم واقعی. ماء که هست قدرتش نیست. بنابراین یک احتمال دارد که آنجا یک نوع صفت نفسانی باشد. مثل اینکه الآن من خوشحالم نمی دانم دو ساعت دیگر خوشحال هستم یا خیر. استصحاب بقاء خوشحالی. خوشحالی یک صفت نفسانی است. این را بنده در چند جا عرض کردم سابقا هم و بعد هم خواهد آمد. از ادله استصحاب این در نمی آید. صفات نفسانی در نمی آید. از ادله استصحاب توسعه ادراکی فقط در می آید. خوب دقت کنید. نکته مهمه جدا. اگر یک صفات نفسانی موضوع بود با ادله

استصحاب نمی آید آن صفت را توسعه دهد. شما الآن خوشحالید، الآن غمگینید نمی دانید دو ساعت دیگر هم خواهید بود یا خیر. استصحاب می گوید که بله شما دو ساعت دیگر هم غمگین هستید. کار استصحاب این نیست. کار استصحاب تصرف در صفات نفسانی نیست. اگر این تیقن این یک نکته ظریفی است. رویش کار کنید خیلی ظریف است. اگر این تیقن که ایشان نوشته است لان شرط اخذ المیراث تیقن حیات الوارث. به قول مرحوم شیخ انصاری یقین موضوعی. به تعبیر بنده هر صفت نفسانی. نمی خواهد حالا آن باشد. هر صفت نفسانی باشد صفاتی که در انسان وجود دارد را نمی شود با استصحاب درست کرد.

اصلا کار استصحاب تنزیل صفات نیست. خوب تأمل کنید کار استصحاب توسعه ادراکی است. من یقین داشتم این نجس است دو ساعت بعد شک دارم استصحاب می کنم آن یقین خودم را. البته انشاء الله خواهد آمد استصحاب کلامی محل کلام است امثال مرحوم صاحب جواهر قائل نیستند انصراف ادله استصحاب لکن مشهور بین فقها فعلا استصحاب را قائلند. البته تعبیرشان خالی از تسامح نیست. اینها تعبیرشان این است که ما یک یقین سابق داریم یک شک لاحق داریم این یقین سابق را بکشیم به زمان شک لاحق و حکم کنیم به بقای آن. ممکن است یکیش در سابق باشند ممکن است یکیش در سابق باشد شکش الآن باشد کما هو المتعارف. ممکن است یقینش الآن باشد شکش در استقبال باشد. لذا گفته اند فرق نمی کند نکته استصحاب است.

خلال بحث های فعلی ما هم اجمالا روشن شد ما در استصحاب عنوان یقین سابق نداریم. من هی یواش یواش مطالب را ما در باب استصحاب یک یقین و شک داریم. نه عنوان سابق و لاحق. یک یقین به حدوث است و شک هم به بقاء آن یقین است. به آن خورده است. جایی که یقین و شک باشد استصحاب می آید آن یقین را توسعه می دهد. و لذا این توسعه هم دلیل می خواهد. چون تنزیل اعتبار است. یعنی خوب دقت کنید نکته اساسی در استصحاب توسعه یقین بقاء و لکن این یقین که در بقاء هست واقعی نیست ادراکی نیست. اعتباری است. لذا در باب استصحاب باید اقامه دلیل بر این اعتبار کنیم.

مثلا میگویند کبوتر هم اگر در می آید به خانه اش بر می گردد. استصحاب کنیم. این ها به درد ما نحن فیه نمی خورد. حیوانات یک غریزه ای دارند به خانه خود بر می گردند چه ربطی به استصحاب دارد؟ استصحاب یک نوع تنزیل است. ما باید دنبال چه بگردیم؟ دنبال این بگردیم که دلیل آمد یا خیر. خلاصه اش این است. آیا دلیل آمد که این یقین را توسعه داده است این می شود استصحاب. لذا این همه ما داریم چند روز است شما را معطل می کنیم آن نکته فنی در مواردی که به عنوان استصحاب که الآن خواندیم ده دوازده مورد شد ما اینها را خواندیم آن باید آن نکته فنی روشن شود که چه هست و تحلیلش چیست و کیفیت اقامه دلیل هم مثلا اینجا اقامه دلیل باید بیاید که شارع

یا عقلا این توسعه را قبول کرده اند. عقلا قبول کرده اند شارع امضا کرده است یا شارع ابتدائاً خودش جعل کرده است راهش این است. کفترها به خانه خود بر می گردند آن هیچ ربطی به این قصه ندارد. راه این مطلب این است که یقین را توسعه دهد در مرحله بقاء. آن وقت اگر یقین را توسعه داد در مرحله بقاء این را تحلیل می کنیم. و لذا نتیجه می گیریم که این باید بشود اصل محرز. این غیر از احتیاط است که اصل غیر محرز است. انشاء الله توضیحاتش بعد می آید. بنابراین اینکه ایشان نوشته است که تفکیک بین استصحاب در دفع برای دفع استصحاب خوب است برای استحقاق این را یک مقداری شرح دادیم و در ضمن شرح اینها نکات دیگری را هم متعرض می شویم که توسعه افق ذهنی باشد. این مطلبی که ایشان فرمودند فی نفسه که دلیل روشنی ندارد اگر تعبدا یا عقلا استصحاب را قبول کنیم فرقی نمی کند بین دفع و استصحاب فرقی نمی کند. نکته اش به نظرم چیز دیگری بوده است و اشتباه شده است. این راجع به این. عرض کنم بحث ما تمام شد چون استصحاب را آمدیم از مذاهب مختلف مطرح کردیم عرض کنم که چون مخصوصاً حضرات اخباری ها به شدت با مسئله استصحاب مخالفند بنا شد که یک مقداری هم حالا متعلق به سنی ها که خواندیم اخباری ها را هم بخوانیم. یک مقداری هم متعرض کلمات اخباری ها بشویم که در این جهت به اصطلاح ایشان متعرض شده است. عرض کنم که عرض کردم مرحوم ملا محمد امین استرآبادی که اولین مبدأ این فن است ایشان در این کتاب الفوائد المدنیة این کتاب را در ایام مدینه و مکه هم دارد مدتی ایشان ساکن مکه و مدینه بودند. جار الله سابقاً کسی یک سال در مکه می بود به جار الله می گفتند. این کتاب را چون ایشان در آنجا نوشته است به اسم همین فوائد مدنی. عرض کردیم در کتاب سابقاً هم در بحث حجیت خبر واحد متعرض این نکته شدیم که مرحوم ملا محمد امین استرآبادی انصافاً فوائد مدنیة اش نکات فراوان دارد اما خب حرفهای ضعیف هم زیاد است. یعنی یکی دو تا نیست. عرض کنم که یک بحثی یک فصل ایشان کلیه یعنی در حقیقت آن نکات فنی ای است که در اصول به اصطلاح کل اصول را که اینها به اصطلاح نفی کرده اند متعرض شده است. عرض کنم که در این فایده باز یادم رفت صفحه اش را صبح هم دیدم باز هم بله از صفحه ۲۶۵ از این چاپ جدیدی که شده است چون می خواهم آقایان بدانند که ایشان از کجا وارد این بحث شده است چون ایشان صحبت های زیادی فرموده اند، الفصل السادس بعنوان الفصل السادس ایشان عمده اختلافشان را با اصولی ها گفته اند. از اول هم شروع می کند اما التمسک بالاجماع. البته عرض کردم کسانی بیشتر نوشته اند فرق بین اخباری ها و اصولی ها اما بیشترش این است که ایشان نوشته است. اجماع بعد قیاس است. صفحه ۲۶۹. بعد حجیت ظواهر کتاب است در همان صفحه. و بعد تمسک به ملازمات است که ایشان قبول نکرده است. قبلش شرع من قبلنا است. تمسک به ترجیحات استحسانی ایشان قبول نکرده است. صفحه ۲۷۶ اما التمسک بالبراهین الاصلیه فی نفی حکم شرعی که باز در اینجا

مفصل ایشان راجع به این هم چون در سابق صحبت کردیم و اما التمسک مسئله چندم دیگر شماره هایش از دستان در آمد تمسک باستصحاب حکم شرعی استصحاب را هم ایشان و اما تمسک باستصحاب نفی حکم شرعی.

بعد ایشان به مناسبت استصحاب، روایاتی را آورده است که دلالت بر استصحاب می کند و بعدش هم مصالح مرسله و استحسان که اینها واضح است که پیش ما حجت نیست. روایاتی را که ایشان در باب استصحاب آورده است بیش از آن مقداری است که شیخ انصاری آورده است چون شیخ انصاری قدس الله نفسه بیشتر روایت آورده است که از آن می خواسته استشمام قاعده کلی کند. ایشان نه موارد جزئی هم زیاد آورده است. ایشان در همین جا اگر آقایان خواستند مثلاً کل روایتی که در کتاب شیخ است یا ما بعد شیخ آمده است حدود ۱۴ تا ۱۳ یا ۱۵ تا است اما اینجا خیلی بیشتر است. شاید ۳۰ تا ۴۰ تا. روایتی که در باب استصحاب آورده است زیاد است. کما اینکه ایشان یک روایتی آورده است این فصل را هم خواهیم گفت روایاتی که به نظر ما روشن تر است نیاورده است. یک روایتی آورده است که ظاهرش این است که استصحاب حجت نیست. نه اینکه تصریح شده است. فرعی است که ظاهرش این است که استصحاب حجت نیست. ما هم این بحث را انشاء الله متعرض می شویم. آن وقت متعرض یکی دو نکته اساسی در کلام ایشان می شویم. حرف ایشان را هم ببینیم بعد در

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين